

خردسالان

# دوست



سال هفتم  
شماره 429 ، شنبه  
10 اردیبهشت ماه 1390  
500 تومان



# خردسالان دوست

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)



## پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادابی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

- مدیرمسئول: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
- سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملازاده
- نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره 886، نشر عروج
- تلفن: 66701297 و 66706833 نمابر: 66712211

## به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

- |    |                      |  |
|----|----------------------|--|
| 3  | بامن بیا ...         |  |
| 4  | مسواک                |  |
| 7  | نقاشی                |  |
| 8  | فرشته‌ها             |  |
| 10 | فانوس دریایی         |  |
| 12 | چندتا دست لازم است؟  |  |
| 16 | بازی                 |  |
| 17 | جدول                 |  |
| 18 | غول                  |  |
| 20 | کرم و قلاب ماهی‌گیری |  |
| 22 | قصه‌ی حیوانات        |  |
| 24 | کاردستی              |  |
| 25 | فرم اشتراک           |  |
| 27 | ترانه‌ها             |  |

# بادام



دوست من سلام.

من چغاله بادام هستم. میوه‌ی سبز و کوچک بادام که در بهار به دنیا می‌آیم خیلی خیلی خوش مزه هستیم، به شرطی که خوب و تمیز شسته شوم!

اگر من روی درخت بمانم، بزرگ می‌شوم، بعد پوست سبز و نازکم سفت می‌شود و مغز کوچک و آبدارم هم تبدیل به مغز بادام می‌شود.

اگر چغاله بادام را گاز بزنی، مغز کوچک داخل آن را می‌بینی! این همان مغز بادام است که حالا سفید و نرم و کوچک است.

حالا که مرا شناختی و با هم دوست شدیم، دست مرا بگیر و برای ورق زدن مجله، با من بیا ...









# مسواک

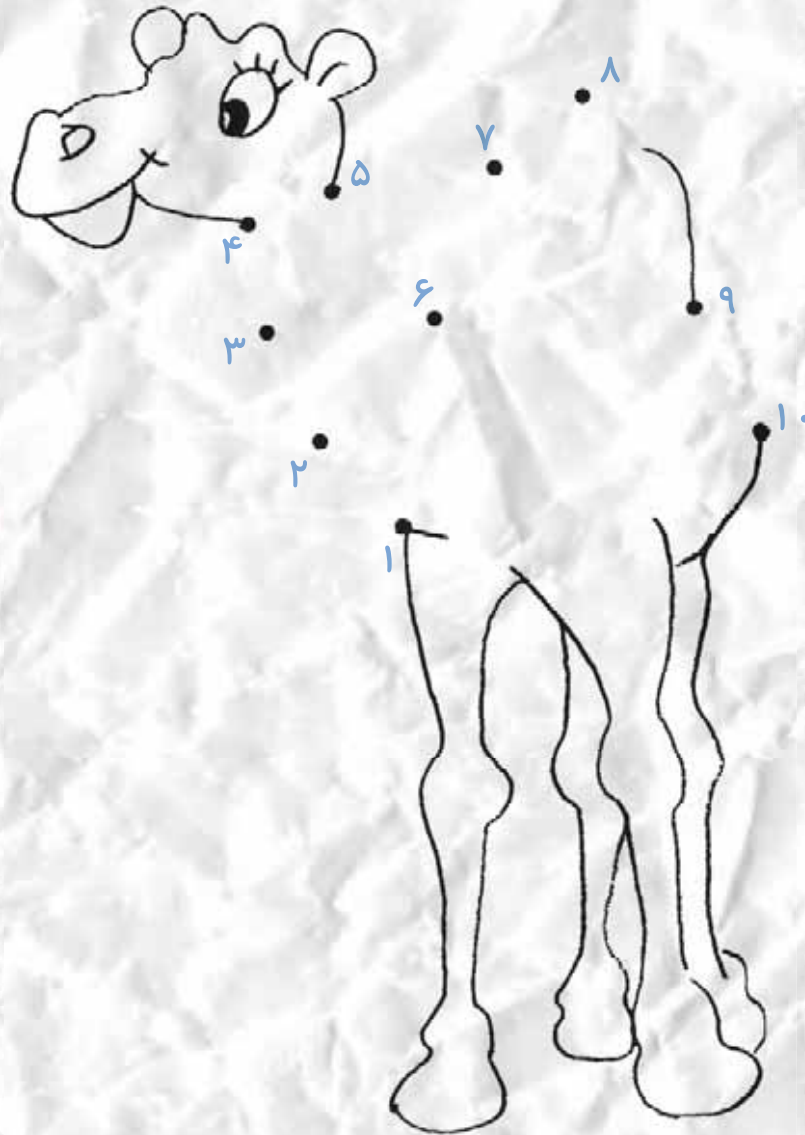
یکی بود، یکی نبود. پسر کوچولویی بود که مسواک زدن را دوست نداشت. او آن قدر مسواک نزد، مسواک نزد که دندان‌هایش زرد و بد بو شدند. مسواک هم هر چه قدر منتظر شد تا پسرک به سراغش بیاید، پسرک نیامد که نیامد. مسواک که حوصله‌اش سر رفته بود، راه افتاد تا برای خودش کاری پیدا کند. مسواک رفت و رسید به آقای که مشغول شستن فرش‌ها بود. مسواک گفت: «می‌خواهی کمک کنم و فرش‌ها را بشویم؟» آقای نگاهی به مسواک کرد و گفت: «برو کوچولو! تو به درد فرش شستن نمی‌خوری. تو باید دندان‌های یک بچه را بشویی!» مسواک سرش را پایین انداخت و رفت. رفت و رفت تا رسید به خانمی که مشغول شستن ظرف‌ها بود. مسواک گفت: «خانم! می‌خواهی کمک کنم تا ظرف‌ها را بشویی؟» خانم نگاهی به مسواک کرد و گفت: «تو را می‌شناسم! تو مسواک یک بچه هستی. او آن قدر دندان‌هایش را نشسته که دندان‌هایش زشت و کثیف شده. برو و به او کمک کن!» مسواک سرش را پایین انداخت و رفت. کمی جلوتر پسرک را دید. صاحبش! همان

که مدت‌ها بود دندان‌هایش را نشسته بود. مسواک کنار پسرک ایستاد و گفت: «سلام!»  
پسرک گفت: «سلام!» مسواک گفت: «دیدی چی شد؟!» پسرک گفت: «چی شد؟» مسواک  
گفت: «من بی‌کار شدم! دندان‌های تو هم زشت و زرد و کثیف شدند. پسرک گفت: «حالا  
چی کار کنیم؟» مسواک با خوش‌حالی رفت و توی دست پسرک نشست و گفت: «دوباره  
شروع کنیم! من دندان‌هایت را می‌شویم و آن‌ها را مثل مروارید سفید و درخشان  
می‌کنم!» پسرک خندید. مسواک را برداشت و با آن دندان‌هایش را شست.  
مسواک خیلی خوش‌حال بود چون باز هم یک کار مهم داشت. کار او نگهداری از  
دندان‌های پسرک بود!





دایره‌های سیاه 1 تا 10 را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





# فرشته‌ها



پدر بزرگ داشت نماز می خواند که حسین تسبیح او را از جا نمازش برداشت و از اتاق دوید بیرون. پدر بزرگ چیزی نگفت و نمازش را خواند. وقتی نماز پدر بزرگ تمام شد، من، حسین را توی اتاق آوردم. تسبیح را از او گرفتم و به پدر بزرگ دادم. به پدر بزرگ گفتم: «حالا خدا از این کار حسین عصبانی می شود؟» پدر بزرگ خندید و گفت: «خدا هیچ وقت از بچه ها عصبانی نمی شود. خدا بچه ها را بیش تر از فرشته هایش دوست دارد.» گفتم: «اما وقتی شما نماز می خواندید، حسین بازیگوشی می کرد.» پدر بزرگ من و حسین را بغل کرد و گفت: «خدا بازی و خنده ی بچه ها را خیلی دوست دارد. اگر کسی با بچه ها مهربان نباشد، خدا او را نمی بخشد. وقتی شماها بازی می کنید و می خندید و شاد هستید، خدا شاد می شود.» پدر بزرگ سر مرا بوسید و گفت: «پس هر وقت شاد بودی، باز هم به یاد خدا باش چون او تو را می بیند و هر وقت غمگین بودی، باز هم به یاد خدا باش و فراموش نکن که او دوست دارد تو همیشه شاد باشی.»











# فانوس دریایی



♦ رودابه حمزه‌ای

یک کشتی خیلی قشنگ  
بابا برایم ساخته  
امروز کشتی را پدر  
در حوض آب انداخته

من ناخدای کشتی‌ام  
با هم به دریا رفته‌ایم  
بابا نیامد، ما دو تا  
تنهای تنهارفته‌ایم

وقتی که روشن می‌کند  
مادر چراغ خانه‌را  
خوش حال پیدا می‌کند  
فانوس دریایی مرا









ماهان! می‌شه شما بیاید یک ذره از  
مشق‌های من را بنویسید؟

بله چشم روشن؟!  
مشق را تو باید بنویسی که یاد  
بگیری. به علاوه...



... من همزمان باید گردگیری، آشپزی، خنثی،  
جارو، ظرفشویی را انجام بدم!

چند تا دست باید داشته  
باشم که بتونم همگی کارها را با  
هم انجام بدم. حیف نیست؟!!





نیم ساعت بعد :

ببخشید ها بابای جنقل اما من  
هشت تا یا دارم نه ده تا که بتو کم  
بندگش شما رو هم ببندم! خودت  
ببند!

ما مان اما مان! دوستم رو  
خبر کردم، آمده مشکل شما رو  
حل کنه!

ها؟

این دوسته؟



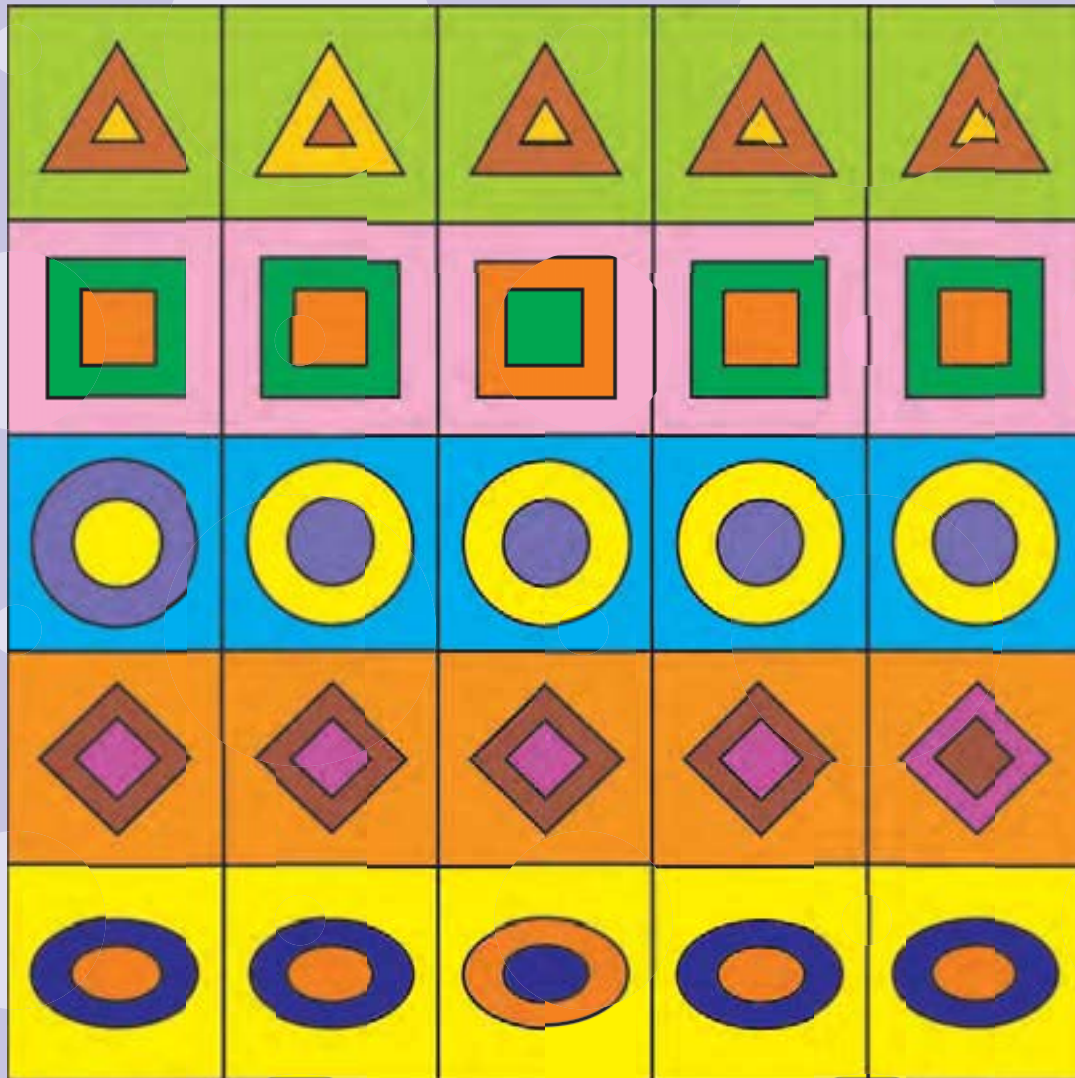
بیان



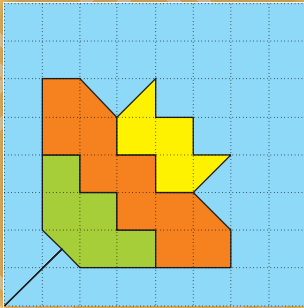


# بازی

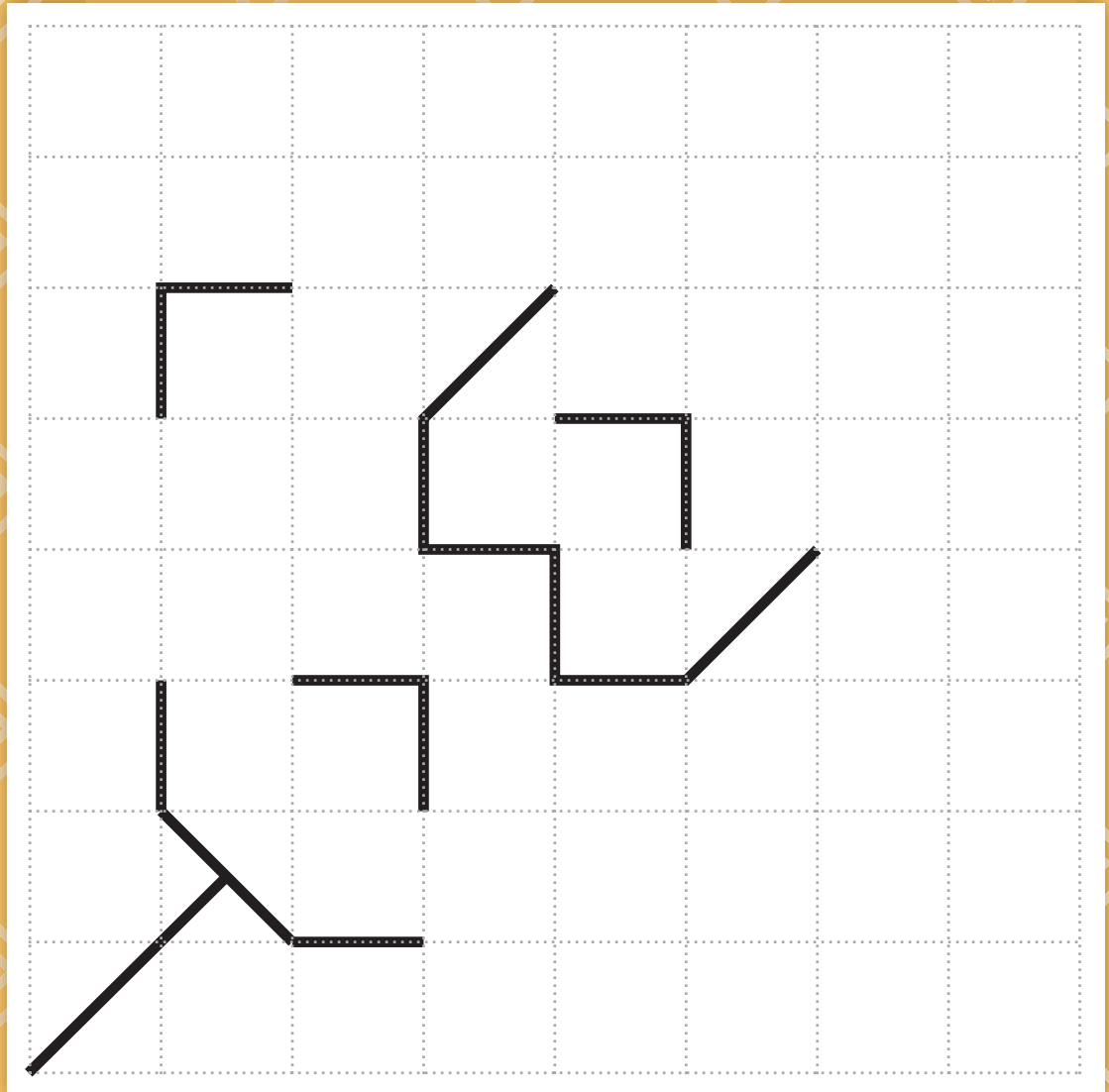
در هر ردیف یک شکل با بقیه فرق دارد. روی آن علامت بزن.







جدول را کامل و رنگ کن.







♦ مرجان کشاورزی آزاد

# غول

گفتم: «کاش من مثل یک غول بزرگ بودم.»  
مادرم گفت: «تو بزرگی! وقتی از کنار لانه‌ی مورچه‌ها رد  
می‌شوی، لانه‌ی آن‌ها می‌لرزد!»  
پدرم گفت: «تو بزرگی! وقتی یک قاصدک را فوت می‌کنی،  
توفان می‌شود و قاصدک تا دور دورها می‌رود!»  
من یک غول بزرگ هستم! غولی که دستش به دستگیره‌ی  
در نمی‌رسد!




















## کرم و قلاب ماهیگیری


یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.

یک روز وقتی که  و  توی آب مشغول بازی بودند،  چاق و

چله‌ای افتاد توی آب.  با خوش حالی گفت: «به به! چه  خوش مزه‌ای!»


 به طرف  رفت تا آن را بخورد.  هم آرام آرام به دنبال او رفت.


هنوز  نزدیک  نرسیده بود که  گفت: «جلو نیا! جلو نیا! من به



یک قلاب  گیری وصل شده‌ام. اگر مرا بخوری، قلاب توی دهانت گیری کند و







گیر تو را می‌گیرد!  دور  چرخید و گفت: «راست می‌گویی!» 



این یک قلاب است!  گفت: «دمم را ببین به قلاب وصل شده و نمی‌توانم فرار


کنم.»  گفت: «حالا که به من کمک کردی تا گرفتار قلاب نشوم به تو کمک





می‌کنم تا آزاد شوی!»  پرسید: «چه طوری؟»  گفت: «به کمک دوستم

!»  بعد  به  گفت که نخ قلاب را پاره کند.»  با

چنگال‌های تیزش، نخ قلاب را پاره کرد.  تکانی خورد و در آب شنا کرد.»

به طرف او رفت.  چشم‌هایش را بست و گفت: «وای! مرا نخوری!» 

خندید و گفت: «نه! دوست‌ها همدیگر را نمی‌خورند! حالا ما با هم دوست 

هستیم. من و تو و  این طوری شد که  و  و  با هم

دوست شدند و برا همیشه کنار هم ماندند!

# قصه حیوانات



۲

عقاب به طرف آنها پرواز کرد.



۱

یک روز وقتی که خانم غاز با جوجه‌ها مشغول شنا کردن بود ...



۴

او فریاد می‌زد و کمک می‌خواست.



۳

آقای غاز به طرف آب دوید تا خانواده‌اش را نجات دهد.





در همان زمان، آقا و خانم غاز، جوجه‌ها را از آب بیرون بردند.



همین موقع، غاز سفید به طرف آسمان پرواز کرد و با عقاب جنگید.



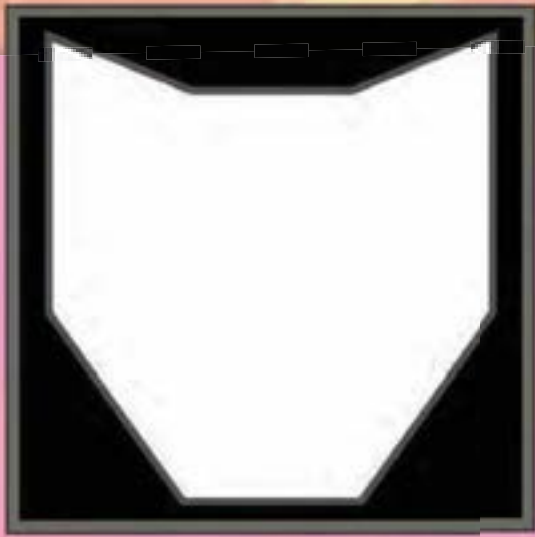
عقاب رفت و هیچ وقت هم هوس شکار غاز نکرد!



غاز سفید شجاع، درس خوبی به عقاب داد.

# کار دستی

شکل های زیر را قیچی کن.  
قسمت های ..... را تا بزن و به  
قسمت های سفید آن چسب مایع بزن  
و به طرف دیگر بچسبان.  
حالا سر گربه را مانند شکل نمونه به  
صفحه ی مشکی بچسبان.





# دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۹  
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین شهرستان:  
هر نسخه ۱۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین تهران:  
هر نسخه ۵۰۰ ریال

هزینه پست سفارشی جهت مشترکین تهران (شهرستان):  
هر نسخه ۸۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر  
بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه عروج واریز کنید.  
(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،  
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکین مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

## فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: ۱۳ / / تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء



نشانی فرستنده:



جای نمبر

نشانی

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست

مجله هفتگی





# نزارنده ها

مصطفی رحماندوست



سفید و زرد و صورتی  
سیاه و نیلی ام، لالا  
قرمز خوشگلم، بخواب  
مداد رنگی ام، لالا  
تو جعبه راحت بخوابید  
کنار هم، لالا، لالا  
برای هم قصه بگید  
قصه ی باغ و بچه ها  
فردا به آب پاش می کشیم  
گل ها رو آب پاشی کنیم  
تو آسمان نقاشی  
خورشید و نقاشی کنیم





